

فصل‌نامه متن‌شناسی ادب فارسی (علمی- پژوهشی)

معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان

سال اول، دوره جدید، سال اول

شماره اول (پیاپی ۱)، پاییز ۱۱۱۱، صص ۱-۱

تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۵/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۲۱

بررسی و تحلیل رسم فقر برپایه متون منثور عرفانی تا قرن هفتم هجری

فاطمه‌سادات طاهری* - مریم پاکدل**

چکیده

فقر یکی از مهم‌ترین مراحل سیر و سلوک عرفانی است. سالک در این مرحله با نفی ماسوی‌الله و اظهار نیازمندی محض به آستان غنی مطلق، به فنای فی‌الله دست می‌یابد که غایت عرفان است. افزون بر حقیقت فقر، رسم فقر نیز با تأثیر از قرآن کریم و روایات - به سبب اهمیتی که در هدایت انسان و دوری او از انحرافات دارد - بارها در سخنان مشایخ و متون متصوفه مطرح شده است که بیان‌کننده اهمیت این موضوع در سیر و سلوک و رسیدن به آستان الهی است. نگارنده در این مقاله با شیوه توصیفی - تحلیلی مبتنی بر متون منثور عرفانی تا قرن هفتم می‌کوشد با پاسخ‌دادن به این پرسش که مشایخ و نویسندگان متون عرفانی درباره رسم فقر چه دیدگاه‌هایی دارند و نظر ایشان درباره برتری فقر بر غنا یا تقدم غنا بر فقر در سلوک الی‌الله چیست؟ ثابت کند توجه به رسم فقر و ثمرات و شرایط آن، لازمه سیر و سلوک و رسیدن به حق است. پرداختن به این موضوع همراه با تأکید بر اهمیت فقر و استغنای عرفانی در منابع و حیانی، سخنان مشایخ و عارفان و دیدگاه‌های ایشان درباره رسم فقر، خود تأییدکننده این موضوع است. همچنین توجه به دوگانگی مفهوم فقر در متون عرفانی و اهمیت هر دو مفهوم آن در سیر و سلوک، به درک صحیح‌تری از اصطلاح فقر در این متون و دیدگاه‌های مشایخ می‌انجامد.

واژه‌های کلیدی

رسم فقر؛ فقر حقیقی؛ مشایخ؛ متون منثور عرفانی تا قرن هفتم

۱- مقدمه

فقر در لغت به معنای تنگدستی و تهیدستی و درویشی است. احتیاج را از آن‌رو فقر گفته‌اند که مانند شکسته‌شدن فقار ظهر یعنی ستون فقرات در دشواری رسیدن به مراد است و فاقره را رنج پشت‌شکن و مصیبتی معنا کرده‌اند که مهره

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه کاشان، کاشان، ایران. (نویسنده مسؤول) taheri@kashanu.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه کاشان. کاشان، ایران. maryampakdel56@yahoo.com

پشت را می‌شکند (رک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۴۲). فقر در مفهوم دل‌بریدن از دنیا و اسباب آن و احساس نیاز به خدا، یکی از مراحل عرفان است که عارف و سالک در آن مرحله، بی‌نیازی از غیر و نیازمندی به حق را تجربه می‌کند (سجادی، ۱۳۷۵: ۶۲۳). فقر از نظر عارفان نهایت تصوف است و مقام فقر از حال و قال بالاتر است: «چون رونده، صوفی گردد آنگاه علم فقر دریابد؛ چون از آن علم برخیزد از فقر نسیمی بوی رسد» (العبادی، ۱۳۶۸: ۲۵۶). عارفان فقر را شعار اولیا، پیرایه صفا و اختیار الهی برای مقربان خویش می‌شمارند (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۰۳). خواجه عبدالله فقر را به گونه‌های فقر اضطرار و اختیار و تحقیق تقسیم می‌کند. فقر اضطرار، نیازمندی‌های ناخواسته انسان است که موجب ناتوانی او می‌شود؛ اما فقر اختیاری را خود سالک برای دوری از گرفتاری‌های تعلقات مادی برمی‌گزیند (رک: انصاری هروی، ۱۳۶۱: ۳۵). سلمی فقر را به دو گونه کلی فقر «خواص» و «عوام» تقسیم می‌کند. فقر عوام، نیازمندی به دنیا برای رفع احتیاجات مادی خویش است و سلمی آن را نکوهیده می‌داند؛ اما فقر خواص را به معنای احساس نیازمندی کامل به خدا و استغنا می‌داند و پسندیده می‌شمارد (همان، ۱۳۶۲: ۱۳۷). هجویری برای تقسیم‌بندی فقر دو تعبیر «رسم فقر» و «حقیقت فقر» را به کار می‌برد: «اما فقر را رسمی و حقیقتی است. رسمش افلاس اضطراری است و حقیقتش اقبال اختیاری. آن که رسم دید به اسم بی‌ارامید و چون مراد نیافت از حقیقت برمید و آنکه حقیقت یافت روی از موجودات برتافت و به فنای کل، اندر رؤیت کل به بقای کلی بشتافت» (هجویری، ۱۳۹۰: ۳۰).

«غنا»، نقطه مقابل فقر به معنای توانگری و بی‌نیازی است و یکی از صفات خداوند است (بندرریگی، ۱۳۷۵: ذیل واژه). غنا در اصطلاح عارفان به گونه‌های غنای نفس و غنای خوی و غنای دل تقسیم می‌شود. غنای مال، همان کثرت دارایی و غنای مادی است که چه بسا موجب اشتغال خاطر سالک شود. غنای نفس به معنای بی‌نیازی از نفس و مخالفت با آن است و غنای قلب که بالاترین مرتبه غناست به معنای دل‌بریدن و بی‌نیازی از همه چیز و همه کس به سبب التفات محض به خداوند است (رک: انصاری هروی، ۱۳۶۱: ۶۴). جنید (م. ۲۹۷) می‌گوید: «توانگری کسوت ربوبیت است و درویشی کسوت عبودیت». به نظر او توانگر کسی است که «صادق است در گفتار و موافق است در کردار، که توانگری صفت بقاء حق است و دست‌تنگی از قدرت صفت فناء خلق. او بر ربوبیت توانگرست و توانگری صفت قدیم است» (روزبهان بقلی، ۱۳۶۰: ۱۵۸)؛ پس غنا صفت استغنا الهی است که بعد از فنای فی‌الله در وجود عارف متجلی می‌شود (سلمی، ۱۳۷۲: ۱۳۷).

فقر مادی در این مقاله به پیروی از هجویری «رسم فقر» نامیده می‌شود. به این فقر در کلام مشایخ و متون عرفانی، در کنار فقر حقیقی بسیار توجه شده و نکات ظریفی درباره رسم فقر، شرایط، آداب، ثمرات، مضرات و شیوه برخورد با فقرا مطرح شده است؛ اختلاف نظر مشایخ درباره موضوع رسم فقر موجب پیدایش شیوه‌های مختلف برخورد مشایخ با این موضوع در متون عرفانی تا قرن هفتم هجری شده است؛ از این رو نگارنده با پاسخ به این پرسش بنیادی که مشایخ و نویسندگان متون متصوفه درباره رسم فقر چه دیدگاه‌هایی دارند و رسم فقر را در سلوک الی‌الله چقدر مؤثر می‌دانند. ثابت می‌کند گروه درخور توجهی از عارفان و مشایخ در کنار تأکید بر اهمیت فقر و استغنا حقیقی، توجه به رسم فقر و جوانب آن را نیز لازمه سیر و سلوک و رسیدن به مقصود می‌دانند.

۱-۱ روش پژوهش

نگارنده با شیوه توصیفی - تحلیلی مبتنی بر متون متصوفه به تحلیل و تبیین این موضوع در متون عرفانی تا قرن هفتم هجری پرداخته است.

۲-۱ پیشینه پژوهش

با وجود اهمیت بسیار رسم فقر یا فقر مادی در هدایت انسان و رسیدن او به غایت عرفان و مطرح شدن آن در متون عرفانی، درباره این موضوع پژوهش‌های معدودی انجام شده است؛ اسحاق طغیانی و حکیمه هادی در بهار ۱۳۸۹ در صفحات ۴۱ تا ۵۶ شماره ۵ مجله پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، مقاله‌ای با نام «بررسی مفهوم فقر و استغنا در مثنوی معنوی» منتشر کرده‌اند. فهیمه سازمند و حسین آریان و نسرین بیرانوند نیز در تابستان ۱۳۹۶ در صفحات ۱۹۷ تا ۲۱۸ شماره ۵۲ فصلنامه عرفان اسلامی، مقاله‌ای با عنوان «تحلیل عرفانی فقر و غنا از دیدگاه عرفانی خواجه عبدالله انصاری و مولانا» چاپ کرده‌اند. جواد ایروانی کتاب اسلام درباره فقر چه می‌گوید؟ را درباره فقر مادی در انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی در سال ۱۳۹۳ به چاپ رساند؛ البته در هیچ‌یک از پژوهش‌های نامبرده، رسم فقر به‌طور مستقل از نظر مشایخ و متون عرفانی تا قرن هفتم هجری بررسی نشده است.

۲- جایگاه رسم فقر در قرآن کریم

متون عرفانی در قرآن و احادیث حضرت محمد (ص) ریشه دارد و به همین سبب موضوع فقر در جایگاه یکی از مباحث درخور توجه عارفان، قبل از متون عرفانی در قرآن کریم و احادیث مطرح شده است و مشایخ و عرفا از این دو منبع گرانقدر بهره جسته‌اند. فقر در قرآن و حدیث، در جایگاه آبشخور اصلی عرفان، از چهار جنبه بررسی شده است:

الف) فقر ذاتی انسان‌ها در همه جهات و جوانب زندگی؛ مثل آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵)؛

ب) فقر مادی و نداشتن اندوخته‌های معیشتی؛ مانند آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا...» (التوبه: ۶۰) و آیه «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ...» (البقره: ۲۷۳): [انفاق شما، مخصوصاً باید] برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفته‌اند؛

ج) فقر نفسانی و روحانی برخاسته از حرص و آزمندی، مطابق با حدیث «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۳۰۷)؛

د) فقر حقیقی و نیازمندی به خدا مطابق با آیه «... فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ...» (القصص: ۲۴) و حدیث «اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِالْإِفْتِقَارِ إِلَيْكَ وَ لَا تَفْقِرْنِي بِالْإِسْتِغْنَاءِ عَنْكَ» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۶۹: ۳۱)؛ پروردگارا! با نیازمندی به خودت، (از دیگران) بی‌نیازم فرما و به سبب بی‌نیازی از خودت، نیازمندم مفرما (رک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۷۷-۸۰).

منظور از فقر حقیقی بی‌نیازی از خلق و نیازمندی کامل به حضرت حق است. این گونه فقر از نظر قرآن بسیار پسندیده است؛ به طوری که انبیای الهی در قرآن از خود با عنوان فقیر آستان الهی یاد می‌کنند؛ چنانکه حضرت موسی (ع) پس از فرار از مصر، به سبب کشتن یکی از فرعونیان، در خلوت خود با بیان فقر همه‌جانبه به درگاه خدا روی آورد و گفت: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (قصص: ۲۴) و حتی بزرگان دین و معصومان علیهم السلام نیز در دعاهاى خویش این نوع فقر را از خدا خواسته‌اند.

خداوند در آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵) با مخاطب قراردادن همه مردم، اعم از کافر و مؤمن، آنها را فقیرانی می‌خواند که فقط با اتصال به ذات غنی خداوند می‌توانند از فقر و تهیدستی نجات

یابند که این آیه به فقر ذاتی همه موجودات اشاره دارد.

البته آیه «ها أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» (محمد: ۳۸)؛ مؤمنان را مخاطب قرار می‌دهد و ایشان را به انفاق و رفع مشکلات دیگر مسلمانان دعوت می‌کند و فقر ذاتی ایشان را به آنها یادآور می‌شود که در صورت بی‌اعتنایی نسبت به یاری دین خدا و بخل ورزیدن در حق هم‌نوعانشان، ایشان را نابود و گروه دیگری را جایگزین آنها خواهد کرد؛ پس مؤمنان به رفع فقر مادی دیگران مأمور می‌شوند.

۳- جایگاه رسم فقر از نظر پیامبر اسلام (ص)

پیامبر گرامی اسلام به سبب آگاهی کامل به اهمیت فقر در سیر الی‌الله، فقر را مایه افتخار خویش می‌دانستند و می‌فرمودند: «الفقر فخری و به افتخر علی سائر الانبیاء» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، باب ۴: ۱۷۳)؛ فقر باعث فخر من است و به سبب آن بر سایر انبیا افتخار می‌کنم که این حدیث خود به‌تنهایی نشان‌دهنده اهمیت فقر در تکامل بنده است. میدی در تفسیر آیه ۴۶ سوره احقاف به اهمیت جایگاه فقر نزد پیامبر (ص) اشاره می‌کند: «آن مهتر عالم و سید ولد آدم، خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان (ص) چون دانست که لذات و شهوات دنیا را حاصل نیست و جوینده و خواهنده آن جز نادانی غافل نیست، از آن اعراض کرد و بر قدر قوام اقتصار کرد و فقر و فاقت اختیار کرد» (میددی، ۱۳۳۸، ج ۹: ۱۶۹). او در ادامه از قول عایشه می‌گوید گاهی در طول یک ماه غذای ایشان آب و خرما بود و هیچ آتشی در خانه پیامبر (ص) روشن نمی‌شده است (رک: همان: ۱۷۰). میددی برای توضیح اهمیت فقر در نزد رسول خدا (ص) در تفسیر آیه «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ» (احقاف: ۳۴) می‌گوید صبری که خداوند به پیامبر (ص) فرمان می‌دهد، صبر در برابر فقر است که مقام پیامبران اوالوالعزم است (رک: همان). پس از نظر میددی فقر به معنای مبارزه با نفس و صبر در برابر لذات نفسانی و تعبد محض در برابر خداوند است و از این رو پیامبر (ص) مقام فقر را برای خویش برگزیده‌اند و از هر نوع آسایش و رفاه مادی چشم پوشیده‌اند (خوشحال، ۱۳۸۲: ۱۹۳).

با ظهور اسلام، مشرکان برای جلوگیری از نفوذ و گسترش اسلام به حربه اقتصادی فقر علیه پیامبر (ص) و مسلمانان متوسل شدند تا اهل حجاز از ترس فقر به اسلام نگرند؛ از این رو حضرت رسول (ص) افزون‌بر اختیار ارادی فقر به موضوع فقر توجه و تأکید ویژه‌ای داشتند. راهکارهایی که آن حضرت در رفتار و گفتار خود برای نهادینه کردن این تفکر در جامعه اسلامی به کار بردند؛ عبارت است از: ۱) معرفی فقرا در جایگاه بهترین‌های امت اسلام: «خیر هذه الأمة فقراؤها» (زغلول، ۱۴۱۰، ج ۴: ۶۵۹)؛ بهترین این امت فقیران ایشان‌اند؛ ۲) سفارش به همنشینی با فقرا: «الجلوس مع الفقراء من التواضع و هو من افضل الجهاد» (المدعو، ۱۳۹۱، جزء ۳: ۳۵۶)؛ همنشینی با فقیران از لوازم تواضع و از برترین جهادهاست؛ ۳) برخورداری از رضایت الهی در روز قیامت در نتیجه گرامی داشتن فقرا: «مَنْ أَكْرَمَ فَقِيرًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ» (ابن‌بابویه، ۱۳۶۷، ج ۴: ۱۳)؛ کسی که فقیر مسلمان را اکرام کند، در روز قیامت، خدا را درحالی که از او راضی است، ملاقات می‌کند؛ ۴) فقر زینت و سرمایه مؤمنان: «الْفَقْرُ أَزِينٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعِذَارِ عَلَى خَدِّ الْفَرَسِ» (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۲۶۵)؛ یعنی همچنان که لگام، اسب را از ورطه‌های هلاکت نگاه می‌دارد، فقر مؤمن را بهتر از آن از فساد حفظ می‌کند؛ ۵) فقر هدیه الهی: «تُحَفُّهُ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا الْفَقْرُ» (سیوطی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۵۰۱)؛ فقر موهبت الهی مؤمن در دنیا است؛ ۶) فقر، حرفه رسول خدا (ص): «إِنَّ لِي حِرْفَتَيْنِ اثْنَتَيْنِ؛ فَمَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي» (ص)؛ «این دو حرفه من هستند؛ هر که یکی را دوست دارد، مرا دوست دارد و هر که یکی را بدوست دارد، مرا بدوست دارد» (ص).

أَبْعَضَنِي: الْفَقْرَ وَالْجِهَادَ» (زغلول، ۱۴۱۰، ج ۶: ۴۰۵)؛ مرا دو خوی است که هر که آن دو را دوست می‌دارد، مرا هم دوست دارد؛ و هر که آن دو را دشمن شمرد، مرا دشمن شمرده است: فقر و جهاد؛ (۷ فقر وسیله دستیابی به مقام دوستی خداوند: «ان الله يحب عبده المؤمن الفقير المتعفف») (ابن ماجه، ۱۴۱۶: ۵) خداوند بنده مؤمن فقیر پاکدامنش را دوست دارد؛ (۸ بهشت در انتظار فقرا: «اطلعت في الجنة فرأيت أكثر أهلها الفقراء و اطلعت في النار فرأيت أكثر أهلها الاغنياء» (عواد معروف و دیگران، ۱۴۰۳، ج ۱۱: ۲۸۷)؛ ۹) پیشی گرفتن فقرا بر دیگران هنگام ورود به بهشت: «أولُ ثلاثة يدخلون الجنة: فالشهيدُ و عبدُ مملوكٍ أحسنَ عبادةً ربِّه و نصحَ لسيِّده و فقيرٌ عفيفٌ متعففٌ ذو عيال: (ابن حنبل، ۱۴۲۶، ج ۲: ۴۷۹)؛ ۱۰) فقر، آرزوی دنیوی و اخروی نبی اکرم (ص): «اللَّهُمَّ تَوَفَّنِي فَقِيرًا، و لا تَوَفَّنِي غَنِيًّا و أَحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ» (الهندی، ۱۴۰۵، ج ۶: ۵۰۱)؛ بار خدایا، مرا فقیر بمیران نه توانگر و روز قیامت، مرا در شمار مستمندان برانگیز؛ (۱۱) فقر، آرزوی اخروی همه انسان‌ها: «ما أحدٌ يومَ الْقِيَامَةِ غَنِيٌّ و لا فقيرٌ إِلَّا يَودُّ أَنَّهُ لَمْ يُوْتْ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا إِلَّا الْقُوتُ» (اسکافی، ۱۳۸۸: ۴۹)؛ ۱۲) بی‌نیازی نتیجه رضایت به فقر: «من سألنا أعطیناه و من استغنی أغناه الله» (کلینی، ۱۳۷۲: ۴۱۲) که این احادیث نبی اکرم (ص) نشان‌دهنده اهمیت فقر مادی در هدایت و تکامل انسان است.

۴- فقر حقیقی از نظر مشایخ و متون عرفانی

فقر یکی از ارکان تصوف اسلامی است به همین سبب مشایخ و عارفان کوشیده‌اند برداشت خود از این مفهوم بلند عرفانی را برای طالبان معرفت در قالب تعریف فقر بیان کنند:

جنید، فقر را لازمه بندگی خداوند می‌داند: «توانگری کسوت ربوبیت است و درویشی کسوت عبودیت» (روزبهان بقلی، ۱۳۶۰: ۱۵۸).

رویم، فقر را رضایت کامل به تقدیر الهی می‌داند: «رویم را پرسیدند از صفت درویشی گفت: تن به حکم خدای دادن» (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۱) و در جای دیگر می‌گوید: «الفقر عدم کل موجود و ترک کل مفقود» (کلابادی، ۱۳۷۱: ۹۵). مستملی در شرح این تعریف می‌نویسد: «قال رویم بن محمد: «الفقر عدم کل موجود و ترک کل مفقود.» گفت: درویشی نیستی موجودات است و بگذاشتن مفقودات، یعنی آنکه موجود است به جای بگذارد، که چون به جای بگذاشت معدوم گشت و آنکه مفقود است طلب نکند» (۱۳۶۵: ۱۲۴۳).

ابوخفیف می‌گوید: «درویشی نیستی ملک بود و بیرون آمدن از صفات» (کلابادی، ۱۳۷۱: ۴۹۷).

بامنصور صابونی گوید «از بوعبدالله مقری شنودم که گفت: الفقير الصادق الذي يملك كل شيء و لا يملكه شيء» (انصاری هروی، ۱۳۶۲: ۵۶۰)؛ به این معنا که فقیر صادق کسی است که اگر مالکیت همه چیز را هم داشته باشد باز هم خود را مالک هیچ چیز نداند.

ابومحمد الجریری می‌گوید: «الفقر أن لا تطلب المعدوم حتى تفقد الموجود. معناه: أن لا تطلب الأرزاق إلا عند خوف العجز عن القيام بالفرض» (کلابادی، ۱۳۷۱: ۹۵)؛ فقر یعنی طلب نکردن روزی مگر از ترس عجز در انجام واجبات.

قال ابن الجلاء: «الفقر لا يكون لك و إذا كان لا يكون لك» (مستملی، ۱۳۶۵: ۱۲۴۲)؛ درویشی آن است که چیزی نداشته باشی و اگر هم داشته باشی از آن تو نباشد و تو را گرفتار نکند.

از یحیی بن معاذ رازی پرسیدند: «توانگری چه باشد؟ گفت: ایمن بودن به خدا. گفتند: درویشی چه باشد؟ گفت: آنکه به خداوند خویش از جمله کائنات توانگر شوی» (همان: ۳۲۵). فقر در نظر او نیز حقیقت و رسمی دارد: «حقیقت وی آن بود

که جز به خدای مستغنی نگردد و رسم آن بود که سبب وی را نبود» (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۰)؛ همچنین وی در پاسخ به پرسش «درویشی چیست؟ گفت: بیم درویشی. گفتند: توانگری چیست؟ گفت: ایمنی به خدای» (کلابادی، ۱۳۷۱: ۴۹۲).

مستملی در تعریف فقر می‌نویسد: «اندر مقابله خلق با خلق، مقادیر پدید آید و لکن چون مقابله افتد خلق را با حق، وجود نه‌افتد، همه مقادیر خلق ساقط گردد و وجود خلق اندر وجود حق تعالی عدم گردد و... غنای خلق اندر غنای حق فقر گردد و دیگر صفات همچین» (۱۳۶۳: ۸۲۱). در نظر او «هر غنایی که آن بدون حق است فقر است. ازبهر آنکه دون حق هیچ چیز به ذات خویش غنی نیست و چون فقر بنده به چیزی افتد که آن چیز به ذات خویش غنی نیست او را غنی نگرداند، بلکه فقر بر فقر زیادت گردد» (۱۳۶۵: ۱۲۳۹). او همچنین فقر حقیقی را با غنا مساوی می‌داند: «هر فقری که به حق است غنا است، ازبهر آنکه حق تعالی غنی است بحقیقت به ذات خویش. و چون افتقار به غنی افتد، غنی، فقیر را غنی تواند کرد؛ و چون فقر خود به حق تعالی افتاد از غیر حق مستغنی گشت و چون مستغنی گشت غنی گشت» (همان: ۱۲۴۰).

قشیری معتقد است «فقر چیزی است که فقط خدا می‌تواند آن را به بی‌نیازی تبدیل کند و نشانه آن نبودن نشانه‌های فقر و دلایل آن در صوفی است» (۱۳۸۷: ۴۹۳).

هجویری در تعریف فقر می‌گوید: «الفقر هو الغنی بالله و مراد از این، کشف ابدی باشد به مشاهدت حق» (۱۳۹۰: ۳۳)؛ به این معنا که فقر بی‌نیاز شدن به وسیله خداست. او فقر را مایه عزت می‌شمارد و با استناد به گفته گروهی از صوفیان درباره تفاوت فقر و مسکنت و برتری فقیر بر مسکین چنین می‌نویسد: «از آنچه مسکین صاحب معلوم بود و فقیر تارک معلوم، فقر عز باشد و مسکنت ذل و صاحب معلوم اندر طریقت ذلیل باشد» (همان: ۸۲).
خواجه عبدالله باتکیه بر مفهوم قرآنی فقر می‌نویسد: «خداوند عزوجل فرماید: «ای مردمان شما فقرائید (نیازمند) به خدای»؛ فقر، مبری بودن است از چشم‌داشت بر ملکیت» (انصاری هروی، ۱۳۶۱: ۱۲۱).

العبادی (م. ۵۴۷) مقام فقر را از حال و قال بالاتر می‌داند و فقر را علمی می‌شمارد که باید آن را از راه دل درک کرد. در نظر او «نهایت تصوف به فقر است و فقر از قول و حال برتر است و آن در عالم الهیت روان باشد و نقش بی‌اثر در وجود عبارت و اشارت نیفکنده باشد» (۱۳۶۸: ۲۵۶).

ابوبکر و جیهی از قول ابوعلی رودباری می‌گوید: «از ابوبکر طوسی (م. ۴۸۷) شنیدم که می‌گفت: مدتی دراز دنبال مفهوم فقری بودم که یارام آن را بر دیگر چیزها برگزیده بودند و هیچ‌کس را یارای پاسخی قانع کننده نبود؛ تا اینکه نصر بن حماسی را پرسیدم، گفت: چون نخستین منزل توحید، فقر است، بدان پاسخ خوشنود شدم» (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۱۰۲).

ابراهیم خواص جایگاه والایی برای فقر در نظر می‌گیرد و آن را زینت مردان خدا می‌داند: «فقر جامه شرف و لباس پیامبران و افسر متقیان و زیبایی مؤمنان و سرمایه عارفان و خواسته مریدان و پناهگاه مطیعان و زندان گناهکاران است و پوشنده بدی‌ها و بزرگ‌کننده حسنات و برکشنده درجات و رساننده به منزل‌ها و خوشنودی پروردگار و شرافت آشنایان است. فقر نشانه پاکان و روش پرهیزگاران است» (همان: ۱۰۱).

شاه شجاع کرمانی، فقر را از اسرار الهی می‌داند و می‌گوید: «فقر، سرّ حق است نزدیک بنده. چون فقر نهان دارد، امین بود و چون ظاهر گرداند، اسم فقر از او برخاست» (عطار، ۱۳۸۸: ۳۳۱).

ابوحفص حداد تنها امید خود در هنگام مرگ و ملاقات خدا را فقر خویش می‌شمرد: «و ابوحفص حداد در وقت نزع گفت که شکسته دل باید بودن به همه حال از تقصیرهای خویش و از او پرسیدند که بر چه روی به خدا آورده‌ای؟

گفت: فقیر چون روی به غنی آرد به چه آرد اِلّا به فقر و فروماندگی؟» (همان: ۳۴۹).

بو عبدالله دونی کمال فقر را رسیدن به خدا می‌داند: «گفت: اسم واقع فاذا تمّ فهو الله، گفت نامیست که بیفتاد که چون تمام شود او آید» (انصاری هروی، ۱۳۶۲: ۵۵۵).

سلمی برای رفع ابهام میان سخنان به ظاهر متناقض درباره فقر، آن را به دو گونه فقر خواص و فقر عامه تقسیم می‌کند و در توصیف فقیر واقعی می‌نویسد: «فقیر صادق سپس به مقام شفقت بر خلق می‌رسد و مایه آسایش و آرامش می‌گردد» (سلمی، ۱۳۷۲: ۱۳۷).

ابونصر سراج ذات فقر را ستوده می‌داند و می‌گوید: «الفقر فی ذاته محمود» (سراج، ۱۳۸۲: ۱۰۲).

پس در نمونه‌های بالا فقر منظور مشایخ، فقر حقیقی است؛ عارفان با پیروی از حضرت محمد^(ص) فقر را موجب قرب خود به خدا می‌دانند و به آن افتخار می‌کنند و حتی مقام فقر را فقط مقام صوفیان راستین می‌شمرند که رسیدن به نهایت آن از راه دل و به توفیق الهی وابسته است.

۵- جایگاه رسم فقر از نظر مشایخ و متون عرفانی

در کنار فقر حقیقی که موجب دستیابی سالک به قرب و فنای فی الله می‌شود، مشایخ و متون صوفیه درباره رسم فقر - که در بین متصوفه و دیگر اقشار جامعه فراگیرتر از فقر عرفانی است - و نقش آن در وصول الی الله بسیار سخن گفته‌اند. ایشان با تبیین مضرات و منافع آن و شرایط و ویژگی‌های فقرا کوشیده‌اند افزون‌بر اینکه سالکان را از آفات آن حفظ می‌کنند، رسم فقر را به ابزاری برای دستیابی به فقر حقیقی تبدیل کنند.

بایزید بسطامی فقر را وسیله وصول به حضرت حق می‌داند: «الهی مرا فقر و فاقه به تو رسانید و لطف تو آن را زایل نگردانید» (عطّار، ۱۳۸۸: ۱۱۵).

ابوعلی نورباطی تنگدستی دنیوی را فقر عوام می‌خواند (روزبهان بقلی، ۱۳۶۰: ۳۳۳).

نویسنده کیمیای سعادت بعد از ارائه تعریفی از فقر، انجام عبادت را نیز لازمه التزام فقر می‌داند: «ولکن نام فقر بر زبان اهل تصوف بر کسی افتد که خود را برین صفت ببندد و این حالت بر وی غالب باشد که بداند که هیچ چیز به دست وی نیست درین جهان و در آن جهان، نه در اصل آفرینش و نه در دوام آفرینش؛ اما اینکه گروهی از احمقان می‌گویند: فقیر آن وقت فقیر باشد که هیچ طاعت نکند، که چون طاعت کند ثواب آن خود را ببندد آنگاه وی را چیزی باشد و فقیر نباشد، این تخم زندقه و اباحتست که شیطان در دل ایشان افکنده است و شیطان ابلهان را که دعوی زیرکی کنند از راه بدین بیفگند که بد را بر لفظ نیکو بندد تا ابله بدان غره شود و پندارد که این خود زیرکی است و این چنان بود که کسی گوید که هر که خدای را دارد همه چیز را دارد، باید که از خدای بیزار شود تا فقیر باشد؛... بلکه فقیر آن بود که طاعت می‌کند» (غزالی، ۱۳۵۲: ۷۲۰). او درباره تشخیص زهد از فقر می‌نویسد: «پس بدان که نابودن مال یا از آن بود که مرد دست از وی بدارد باختر، یا از آن بود که بدست نیاید؛ اگر دست از آن بدارد آن را زهد گویند و اگر خود بدست نیاید این را فقر گویند» (همان). او به طور کلی فقر را برای عموم مردم اصلح و افضل می‌شمارد، آن هم به آن سبب که انس و علاقه فقیر به دنیا کمتر است (همان، ۱۳۵۱، ج ۴: ۱۴۱).

صاحب مناهج العارفین معتقد است: «فقیری که بر فقر خود فخر فروشد و بر اغنیا به نظر استخفاف بنگرد، دعوی فضیلت را نمی‌شاید. فضیلت فقط فقیری را سزاست که بر حال خود رضا داده باشد و فقیر صادق آن کسی است که از

ماسوی‌الله مستغنی باشد و جز به خدای تعالی نیاز نبرد و بدو مستغنی باشد» (سلمی، ۱۳۷۲: ۱۳۷).

در احوال ابراهیم ادهم (م. ۱۱۰) آمده است که «یکی ده هزار درم پیش ابراهیم بن ادهم آورد، نستد، الحاح بسیار کرد، گفت: می‌خواهی که بدین نام خود از دیوان درویشان بیفگنم، هرگز این نکنم» (غزالی، ۱۳۵۲: ۷۲۳). ابراهیم ادهم برای تبیین ویژگی‌های فقیر حقیقی از شقیق می‌پرسد: «فقرا را در شهر خویش چون گذاشتی؟ گفت: بر نیکوترین حال؛ اگر یابند خورند و اگر نیابند صبر کنند. ابراهیم گفت: سگان ما به بلخ هم چنین کنند. شقیق گفت: درویشان شما چگونه کنند؟ گفت: اگر نیابند شکر کنند و اگر یابند ایثار کنند. شقیق گفت: حقیقت اینست و بوسه بر سر وی داد» (غزالی، ۱۳۵۲: ۷۳۰). صاحب قوت القلوب بر پایه آیات ۳۹ سوره توبه، آیات ۶ و ۷ سوره علق و آیه ۲۷۳ سوره بقره معتقد است غنا و بی‌نیازی، بابی از دنیاست و اصل تفاخر و تکاثر؛ بنابراین مذموم است؛ اما فقر، باب آخرت است و اصل زهد و تواضع؛ پس پسندیده است (ابوطالب مکی، ۱۴۱۷: ۳۲۹).

صاحب اللمع می‌گوید: فقر مقامی رفیع است و خداوند با آوردن نام فقرا در قرآن، ایشان را ستوده است؛ سپس با ذکر آیه ۲۷۳ سوره بقره می‌گوید منظور از این آیه، فقیرانی است که خود را در طاعت حق محصور کرده‌اند و در طلب قوت ناتوان‌اند و آنچنان در پرده عفاف‌اند که هر که حال ایشان نداند، پندارد که از توانگران‌اند و به اصرار از کسی چیزی نمی‌خواهند (سراج، ۱۳۸۲: ۱۰۱). سراج، فقر را زینت مؤمن می‌شمرد و معتقد است توانگری در ذات امری ناپسندیده است؛ مگر اینکه دلیلی آن را پسندیده کند (همان: ۴۳۲). مستملی نیز فقر را پیرایه مؤمن می‌داند (همان: ۱۰۲). غزالی نیز برای تأکید بر برتری فقر بر غنا در هدایت و رستگاری انسان به موضوع تقدم فقرا بر اغنیا در هنگام ورود به بهشت اشاره می‌کند (غزالی، ۱۳۵۱-۱۳۵۹: ۷۳۵).

مستملی با اشاره به روایتی (رک: زغلول، ۱۴۱۰، ج ۶: ۴۰۵) فقر را پیشه پیامبر اکرم (ص) می‌داند (۱۳۶۵: ۱۲۴۰). ابوطالب مکی فقر را لباس صالحان می‌نامد و می‌گوید: «إذا رأیت الفقر مقبلاً فقل مرحباً بشعار الصالحین، و إذا رأیت الغنی مقبلاً فقل ذنب عجلت عقوبته» (۱۴۱۷: ۳۲۸)؛ هرگاه دیدی فقر به تو روی آورده است، به لباس صالحان خوش آمد بگو و هرگاه دیدی توانگری به تو روی آورده است، بگو گناهی است که عقوبت آن به شتاب به سراغ تو آمده است. سلمی معتقد است صفت غنا فقط خاص خداوند است و بنابراین با این نظر مخالف است که امکان دارد بنده فقیر غنی شود (۱۳۷۲: ۱۳۷). هجویری نیز همه انسان‌ها را فقیر می‌داند و غنا را صفتی ویژه خدا می‌داند و می‌نویسد: «غنا مر حق را نامی است بسزا و خلق مستحق این نام نباشد، و آنکه به مجاز مر کسی را غنی خوانند نه چنان بود که غنی بر حقیقت بود. و نیز دلیل واضح‌ترین آنکه غنای ما به وجود اسباب بود و ما مسبب باشیم اندر حال قبول اسباب، و وی مسبب‌الاسباب است، و غنای وی را سبب نیست. پس شرکت اندر این صفت باطل بود» (۱۳۹۰: ۳۲). او می‌گوید همه مشایخ و بیشتر عوام فقر را بر غنا فضیلت می‌نهند؛ چون کتاب و سنت به فضل آن گواهی می‌دهند (همان: ۳۴). شبلی دل‌بسته‌نبودن به دنیا را کمترین درجه فقر می‌داند و درباره فقیر راستین می‌گوید: «فروترین درجه اندر فقر آن است که همه دنیا آن مردی باشد به یک روز نفقه کند اگر بر دل او درآید که اگر فردا را قوت باز گرفتمی بهتر بودی، اندر درویشی صادق نباشد» (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۳).

حمدون قصار توانگری را برای انسان از فقر خطرناک تر می‌داند: «عبدالله مُنازل گفت: چون حمدون بیمار شد، او را گفتند: فرزندان را وصیتی کن. گفت: «من بر ایشان از توانگری بیش می‌ترسم که از درویشی» (عطار، ۱۳۸۸: ۳۵۳). صاحب قوت القلوب، رضایت به فقر را فضیلتی بزرگ می‌شمرد و می‌گوید: هیچ‌کس بافضیلت‌تر از فقیری که راضی

باشد نیست (ابوطالب مکی، ۱۴۱۷: ۳۲۴).

بعضی از مشایخ برای فقر، فضایل بسیاری در نظر می‌گیرند تا جایی که می‌گویند اگر کسی فقر را مذمت کند، برکت از مال او می‌رود: «یحیی به بلخ سخن گفت اندر فضل توانگری بر درویشی و سی هزار درمش دادند، یکی از پیران گفت خدای برکت مکناد او را در این مال و بیرون آمد تا به نیشابور آید قطعش افتاد و مال بردند» (قشیری، ۱۳۸۷: ۱۱۷). احمد جام نیز فضیلت فقر را سرآمد همه چیز می‌داند: «بهترین همه چیزها فقر است و بهترین همه طریق‌ها طریق فقر است بر آن نباید رفت» (جام نامقی، ۱۳۴۷: ۱۹۵).

۶- ثمرات رسم فقر در متون عرفانی

یکی از راه‌های تشویق دیگران برای پذیرفتن و انجام امری بیان نتایج و ثمرات آن است. مشایخ نیز با برشمردن فواید و آثار فقر کوشیده‌اند پیروان خود را به پذیرش فقر و رضایت به آن ترغیب کنند. نتایج و ثمراتی که مشایخ در متون مشهور عرفانی برای فقر مادی ذکر کرده‌اند؛ عبارت است از: دستیابی به بهشت و پاداش اخروی (غزالی، ۱۳۵۲: ۷۲۱)؛ مقام دوستی خدا (همان: ۷۲۲)؛ ممتاز شدن از بدکاران (همان)؛ دستیابی به مقام رضایت و خشنودی خداوند (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۰)؛ وسیله تقرب به خدا (همان: ۴۹۴)؛ همنشینی با پیامبر (ص) در آخرت (هجویری، ۱۳۹۰: ۲۹)؛ حسابرسی آسان در قیامت (همان)؛ دستیابی به معرفت الهی (ابوطالب مکی، ۱۴۱۷: ۳۲۶)؛ رسیدن به بالاترین مقامات در بهشت (غزالی، ۱۳۵۲: ۷۲۹)؛ تقدم یافتن بر توانگران هنگام ورود به بهشت (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۷)؛ ارزشمندی عبادت فقیران نسبت به توانگران (غزالی، ۱۳۵۲: ۷۲۵)؛ تکامل تقوا (ابوطالب مکی، ۱۴۱۷: ۳۲۵)؛ وسیله عروج و اعتلای بندگان خدا (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۲)؛ دستیابی به مقام شفاعت در قیامت (غزالی، ۱۳۵۲: ۷۲۲)؛ زینت انسان (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۲)؛ دستیابی به اصل بندگی (ابوطالب مکی، ۱۴۱۷: ۳۲۹)؛ رستن از آفات (عطار، ۱۳۸۸: ۶۳۲)؛ نشاط روحی (انصاری هروی، ۱۳۶۲: ۴۴)؛ آسایش و راحتی (همان: ۵۶۹)؛ وسیله رهایی از حرص و آرزو (هجویری، ۱۳۹۰: ۳۱)؛ دستیابی به عزت (همان: ۳۱)؛ صحت اخلاق در جامعه؛ «چون فقرا تباه شوند خوی‌ها بر خلق تباه شود» (همان: ۲۱۷).

۷- صفات فقرا

در مجموع رسم فقر در متون عرفانی، امری پسندیده است؛ اما سالکان فقیر برای دستیابی به منزل نهایی سلوک باید به صفات خاصی متصف باشند؛ مانند عفاف، عزت نفس و پاکدامنی مالی (ابوطالب مکی، ۱۴۱۷: ۳۲۴)؛ دوری از دنیادوستی (عطار، ۱۳۸۸: ۳۰۰)؛ تواضع (سهروردی، ۱۳۹۳: ۱۱۰)؛ دوری از فخر فروشی (سلمی، ۱۳۷۲: ۱۳۷)؛ قناعت و دوری از اسراف (همان: ۳۲۸)؛ محبوبیت نزد خدا چون خداوند فقیر پاکدامن صاحب‌عیال را دوست دارد (ابوطالب مکی، ۱۴۱۷: ۳۲۴)؛ نیز غزالی، ۱۳۵۲: ۷۲۳)؛ رضایت به فقر و پذیرش آن (ابوطالب مکی، ۱۴۱۷: ۴۲۸) و اظهار نکردن فقر در برابر دیگران (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۲).

۸- جایگاه رسم فقر در متون عرفانی

به سبب اهمیت فقر مادی در سرنوشت انسان در بیشتر متون عرفانی، فصلی به فقر و شرایط و ویژگی‌های آن اختصاص دارد. در بیشتر این متون، مفهوم عرفانی فقر بیان شده است؛ اما اختلاف دیدگاه‌هایی درباره برتری رسم فقر بر غنا یا بالعکس وجود دارد که در ادامه بیان می‌شود.

۱-۸ گروهی که فقر را بر غنا ترجیح می‌دهند

بایزید بسطامی فقر را موجب قرب حق می‌داند و می‌گوید: «الهی مرا فقر و فاقه به تو رسانید و لطف تو آن را زایل نگردانید» (عطار، ۱۳۸۸: ۱۱۵). نویسنده قوت القلوب نیز فقر را بر غنا برتری می‌دهد: «لیس الغنی طریقاً للأغنیاء إلی الله و إنما فضلنا طریق الفقراء لأنهم الأمثل فالأمثل بالأنبياء» (ابوطالب مکی، ۱۴۱۷: ۳۳۱)؛ اغنیاء نمی‌توانند از راه توانگری به خدا برسند؛ همانا شیوه فقرا برای رسیدن به خدا را فضیلت می‌نهمیم چون روش ایشان به روش انبیا بسیار شبیه است؛ به این معنا که انبیا با فقر به خدا رسیده‌اند. ابن‌جلّا در توصیف مقام فقیران می‌گوید: «اگر نه شرف تواضع بودی حکم فقیر آن است که در رفتن خرامیدن کند» (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۷). حمدون قصار نیز فقر را بر غنا ترجیح می‌دهد و از تصور توانگری فرزندانش بیمناک است: «عبدالله مُنازل گفت: چون حمدون بیمار شد، او را گفتند: فرزندان را وصیتی کن. گفت: من بر ایشان از توانگری بیش می‌ترسم که از درویشی» (عطار، ۱۳۸۸: ۳۵۳). نویسنده طبقات الصوفیه برای فقر فضیلت بسیار در نظر می‌گیرد (انصاری هروی، ۱۳۶۲: ۴۵۹). شاه شجاع کرمانی فقر را از اسرار الهی می‌داند و آن را به شرط پنهان کردن آن، بر غنا برتری می‌دهد (عطار، ۱۳۸۸: ۳۳۱). خواجه عبدالله فضیلت درویشی بر توانگری را پیروی از سیره نبوی می‌داند: «از فضل درویشی، ترا آن تمام است و کفایت که مصطفی، صلی الله علیه و سلم، درویشی را بر توانگری برگزید و الله آن را اختیار وی کرد و پسندید» (انصاری هروی، ۱۳۶۲: ۲۳۶). ابوعلی کاتب بهشت فقرا را به سبب صبری که در رسیدن به آن نهفته است، بر بهشت اغنیاء ترجیح می‌دهد: «شیخ ابوالقاسم نصرآبادی می‌گوید که به ابوعلی کاتب گفتند که به کدام بهشت مایل تری ازین دو: به فقر یا به غنا؟ گفت: به آنکه بلندتر است درجه و به است قدر آن، پس این دو بیت را برخواند، بیت:

كَسْتُ بِنَظَارِ إِلَى جَانِبِ الْغِنَى إِذَا كَانَتْ الْعَلْيَاءُ فِي جَانِبِ الْفَقْرِ
وَإِنِّي لَصَبَّارٌ عَلَى مَا يُنْوِينِي وَحَسْبُكَ أَنَّ اللَّهَ أَتْنَى عَلَى الصَّبْرِ
(همان: ۴۵۴)

به این معنا که تا وقتی بلندمرتبگی از فقر حاصل می‌شود، به غنا و توانگری نگاه نمی‌کنم. همانا من بر هرآنچه بر من عارض شود، شکوینا هستم و اینکه خدا صبر را ستایش می‌کند برای تو کافی است.

بشر حافی نیز صبر بر فقر را از مقامات بالای عرفانی می‌داند: «أفضل المقامات بالای عرفانی می‌داند: «أفضل المقامات اعتقاد الصبر علی الفقر إلی القبر، اعتقادکردن بر مداومت صبر بر درویشی و این صبرکردن و اعتقادکردن از جمله مقامات بنده بود، و فقر، فنای مقامات بود. پس اعتقاد صبر بر فقر علامت رؤیت آفت اعمال بود و سِمَت فنای اوصاف؛ اما معنی ظاهر این قول تفضیل فقر است بر غنا و اعتقادکردن که هرگز روی نگردانم از طریق فقر» (هجویری، ۱۳۹۰: ۳۷).

به نظر ابوطالب مکی برتری اهل فقر بر توانگران به اندازه‌ای است که خداوند در قرآن فقرای زاهد را «محسنین» نامیده است: «و قد سَمَى الله تعالى الفقراء الزاهدين محسنين و وضع عنهم السبيل فقال تعالى: «و لا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج»» (التوبه: ۹۱): خداوند فقرای زاهد را نیکوکار و محسن نامیده و فرموده است در قیامت از کسانی حجت و دلیل مطالبه خواهیم کرد که ثروتمند باشند (ابوطالب مکی، ۱۴۱۷: ۳۳۱). او معتقد است برخی به سبب جهلشان نسبت به سنت‌ها، غنا را بر فقر فضیلت می‌نهند: «... فمن فضل الغنى على الفقر بعد الأخبار التي وردت في تفضيل الفقر والفقراء والغنى والأغنياء فأحسن حاله الجهل بالسنن» (همان)؛ پس کسی که بعد از احادیثی که درباره فضل و برتری فقر و فقرا بر غنا و توانگری نازل شده است، غنا را بر فقر فضیلت نهد، جهل نسبت به سنت‌ها شایسته اوضاع و احوال اوست.

احمد بن ابی الحواری (م. ۲۳۰) فقر را بر غنا برتری می‌دهد و معتقد است دنیا دوستی فقر را نقض می‌کند: «هرکه به دنیا نظر کند به نظر ارادت و دوستی، حق - تعالی - نور فقر و زهد از دل او بیرون کند» (عطار، ۱۳۸۸: ۳۰۰).

غزالی توانگری را عامل دیر واردشدن به بهشت می‌داند: «و رسول ما - صلوات الله علیه - گفت: بازپسین کس از پیغمبران که در بهشت شود سلیمان بود و بازپسین صحابه من که در بهشت شود عبدالرحمن بن عوف بود بسبب توانگری ایشان» (۱۳۵۲: ۷۲۲) و درباره فضیلت فقر می‌گوید: «بدانکه خلاف کرده‌اند که درویش فاضل، صابرتر یا توانگر شاکر و درست آنست که درویش صابر فاضل‌تر از توانگر شاکر» (همان: ۷۲۴). همچنین او معتقد است فقیر حریص نیز بر توانگر حریص برتری دارد؛ چون انس فقیر به دنیا از درویش کمتر است و در نتیجه دل‌کندن از آن راحت‌تر، همچنین عبادت و ذکر و مناجات برای فقیر لذت‌بخش‌تر از توانگر است. او معتقد است فقیر قانع نیز بر توانگر قانع برتری دارد و به عقیده او حتی توانگر قانع نیز بر درویش حریص برتری ندارد؛ چون رنج و اندوه همیشگی درویش، آلودگی حرص را از دل او پاک می‌کند (رک: همان). غزالی تنها توانگری را می‌پسندد که «وی را بودن و نابودن مال هر دو یکی بود و دل وی از آن خارج بود، آنچه دارد برای حاجت خلق دارد؛... این درجه از درجه درویشی که دل وی بدین صفت نبود اولی‌تر، اما چون احوال برابر تقدیر کنی درویش فاضل‌تر: که بیشتر کار توانگر آن بود که صدقه دهد و خیر دهد» (همان: ۷۲۵)؛ اما سرانجام می‌گوید: «بدان که مردمان مختلفند در تفضیل توانگر شاکر بر درویش صابر... بدانکه درویشی فاضل‌تر و عالی‌تر از توانگری است به اجمال، بی‌التفات به تفصیل حالها» (غزالی، ۱۳۵۱-۱۳۵۹: ۷۲۵).

مستملی در فضیلت فقر بر غنا می‌گوید: «... غنا با فقر ضدین اند. شاید که فقیر به غنای غنی، غنی گردد... اندر مقابله خلق با خلق مقادیر پدید آید ولکن چون مقابله افتد خلق را با حق، وجود نه افتد، همه مقادیر خلق ساقط گردد و وجود خلق اندر وجود حق تعالی عدم گردد... و غنای خلق اندر غنای حق فقر گردد و دیگر صفات همچین» (۱۳۶۳: ۸۲۱) و در ادامه می‌نویسد: «چون عارف، شاهد این حال گردد... و چون همه غناها اندر جنب غنای حق تعالی فقر بیند داند که از فقر، غنا طلب کردن محال است» (همان: ۸۲۲).

۲-۸ گروهی که غنا را بر فقر برتری می‌دهند

نظریه برتری غنا بر فقر نسبت به عقیده تقدم فقر بر غنا، حامیان بسیار کمتری دارد. سبب حمایت این گروه از غنا، ثمرات و نتایجی است که از توانگری به دست می‌آید که با فقر دست‌یافتنی نیست. این گروه مال و ثروت و امکانات را از مقدمات و ملزومات رسیدن به فضایل و فیوضاتی مثل توانایی بر احسان و صدقه، پرداخت زکات، زیارت خانه خدا و شرکت در غزوات می‌دانند (رک: قشیری، ۱۳۸۷: ۷۲۵).

در میان مشایخ تنها احمد بن عطا (م. ۳۰۹) به این سبب که غنا از صفات باری تعالی است و اتصاف به صفات الهی امری پسندیده است، غنا را بر فقر ترجیح می‌دهد (سلمی، ۱۳۷۲: ۱۳۸).

۳-۸ گروهی که فقر و غنا را یکسان می‌دانند

این گروه نیز که شمار درخور توجهی از عارفان را در خود جای می‌دهد، مشیت و اراده خداوند را در فقر و غنای انسان مؤثر می‌دانند و نیت انسان را ملاک شایستگی یا ناشایستگی فقر و غنا می‌دانند و سفارش می‌کنند فقرا و توانگران در هر شرایطی باید به وظیفه خود عمل کنند. سفیان ثوری همیشه بر دنیاگریزی توصیه می‌کند؛ اما معتقد است صوفی برای حفظ دین و مقاومت در برابر شیطان باید بدون دلبستگی به ثروت، مقداری پول و اندوخته داشته باشد تا در مواقعی که در معرض انحراف قرار می‌گیرد با آن دین خود را حفظ کند؛ از این رو وقتی در هنگام مرگ، کیسه هزار

دیناری به یارانش می‌دهد تا صدقه دهند در جواب پرسش ایشان که هدف او از اندوختن این زرها چیست؟ می‌گوید: «این زر پاسبان دین من است و دین خود را بدین توانستم داشت که ابلیس بر من دست نبرد...» (عطار، ۱۳۸۸: ۱۹۹).

ابن جلا فقر و غنا را برای عارفان کامل یکسان می‌داند چون صفت بذل و ایثار را که از صفات عارفان کامل است، مانع از ثروت‌اندوزی می‌شمرد؛ او فقط فقری را می‌پسندد که ملازم تقوا باشد: «هرکه با تقوی صحبت نکند در درویشی حرام محض خورد» (همان: ۴۲۰).

ازنظر یحیی بن معاذ، درویشی و توانگری همراه با صبر و شکر پسندیده است: «گفت: فردا، نه توانگری وزن خواهند کرد و نه درویشی، صبر و شکر وزن خواهند کرد؛ باید که تو شکر و صبر آری» (عطار، ۱۳۸۸: ۳۲۵؛ نیز رک: قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۸).

ابوالحسین بن البنان، فقر را لباس آزادگان و غنا را لباس نیکان معرفی می‌کند و درباره فقر و غنا می‌نویسد: «و قال: الفقر لباس الاحرار و الغنا لباس الابرار» (انصاری هروی، ۱۳۶۲: ۴۹۰).

محمد بن عبدالله الفرغانی نیز فقر و غنا را یکسان می‌داند: «زیرا که آن دو حال است یکی تمام نباشد مگر به دیگر» (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۱).

ابوعبدالله النباجی نیت صحیح داشتن را ملاک رسیدن به ثواب الهی می‌داند: «اگر دنیادار ثواب درویشی شنود و او را درویشی آرزو کند، ثواب آن به او دهند اما او را از درجه رضا بو کنند و اگر درویشی، ثواب و مزد توانگران شنود و او را توانگری آرزو کند، به او دهند اما او را از درجه رضا بو کنند یعنی چرا به آنکه الله می‌کند، رضا ندهد» (انصاری هروی، ۱۳۶۲: ۲۵۳).

استاد ابوعلی دقاق می‌گوید: درباره درویشی و توانگری بسیار سخن گفته‌اند؛ «به نزدیک من آن فاضل‌تر که کسی را کفایتی دهند و اندر آن صیانت کنند» (همان: ۴۹۳).

ازنظر جنید نیز فقر و غنا در هدایت انسان نقش یکسان دارد؛ هرچند او تقوا را بر فقر و غنا برتری می‌دهد: «الفضل فی التقی، لا فی الفقر و لا فی الغنی» (انصاری هروی، ۱۳۶۲: ۱۸۸).

سلمی نیز فقری را که با رضایت باطنی همراه است، فضیلت می‌شمرد: «فضیلت فقط فقیری را سزااست که بر حال خود رضا داده باشد» (سلمی، ۱۳۷۲: ۱۳۷).

هجویری فقر و غنا را دو نعمت خداوند می‌داند و درباره آفت هریک چنین می‌نویسد: «پس غنا نعمت و اعراض اندر وی آفت، و فقر نعمت و حرص اندر وی آفت. معانی جمله نیکو، روش اندر او مختلف و فقر فراغت دل از مادون و غنا مشغولی دل به غیر؛ چون فراغت آمد، فقر از غنا اولی‌تر نه و غنا از فقر اولی‌تر نه. غنا کثرت متاع و فقر قلت آن و متاع بجمله از آن خداوند؛ چون طالب به ترک ملکیت بگفت، شرکت از میان برخاست و از هر دو اسم فارغ شد» (۱۳۹۰: ۳۶).

قشیری فقر و غنای خود را بر خواست و اراده الهی مشروط می‌کند و توفیق و اتصال خود به ذات الهی را در هر شرایطی از او می‌طلبد: «مردمان اندر فقر و غنا، هرکسی، سخنی گفته‌اند و خود را چیزی اختیار کرده و من آن اختیار کنم که حق مرا اختیار کند و مرا اندر آن نگاه دارد. اگر توانگر دارم غافل و گذاشته نباشم و اگر درویش دارم حریص و مُعَرَض نباشم» (همان: ۳۵).

سهروردی می‌گوید: «و گفته‌اند: پنج نفس آنست که عزیزترین و کامل‌ترین نفوس است: عالمی زاهد، و فقهی صوفی، و توانگری متواضع و درویشی شاکر، و علوی سنی» (۱۳۹۲: ۱۱۰)؛ پس توانگران و اهل فقر هر دو در گروه

نفوس کامل قرار دارند؛ به شرط آنکه توانگری همراه تواضع و فقر با شکر قرین باشد. او در جای دیگر، رعایت اعتدال و میانه‌روی در فقر و غنا را نجات‌بخش انسان می‌داند: «و آنچه موجب نجات است... در حالت درویشی و توانگری وسط نگهداشتن و اسراف ناکردن است» (همان: ۱۱۴).

ابوطالب مکی رسیدگی کردن اغنیا به احتیاجات فقرا را با روزه گرفتن همه عمر، یکسان می‌داند و می‌گوید فقر و غنا دو مقطع از زندگی انسان است که هرکس در هریک از این دو موقعیت قرار گیرد، باید به وظیفه خود عمل کند؛ توانگر به امور فقرا رسیدگی کند و در حل مشکلات آنان بکوشد و فقیر در عین محروم‌بودن از نعمت‌های ظاهری دنیا از عبادت خدا دست برندارد (۱۴۱۷: ۳۳۶).

ابن جوزی انسان را در هر دو حالت فقر و غنا گرفتار می‌داند: «بدان که فقر همچون بیماری است که هرکس بدان گرفتار شود و صبر نماید ثواب می‌برد و لذا فقیران پانصد سال پیش از توانگران وارد بهشت می‌شوند. مال نعمتی است که البته باید شکر آن را به جای آورد، دارا مثل مفتی و مجاهد است که خطر می‌کند و رنج می‌برد و فقیر چون عزلت‌نشین گوشه‌نشین است» (۱۳۸۱: ۱۴۸). او نه با فقر و نیازمندی صرف موافق است و نه با غنا و توانگری محض (رک: ابن جوزی، ۱۳۸۱: ۱۵۷).

۹- نتیجه‌گیری

برپایه مطالعات انجام شده مشخص شد مشایخ و عارفان افزون‌بر توجه به فقر حقیقی، در جایگاه یکی از اصول و مراحل عرفان، به رسم فقر یا فقر مادی نیز توجه داشته‌اند؛ زیرا رسم فقر نقش مهمی در هدایت انسان و سیر و سلوک عرفانی و دوری او از انحرافات و حجاب‌ها و عقبه‌های سلوک الی‌الله دارد. در واقع در همه متونی که فقر حقیقی بیان شده، رسم فقر نیز در کنار آن بررسی شده است.

عارفان از نظر تأیید یا رد نقش رسم فقر در سیر الی‌الله به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول که بیشتر عارفان را در بر می‌گیرد، فقر را بر غنا برتر می‌دانند؛ زیرا معتقدند توانگری و غنا ممکن است سالک را به تعلقات مادی گرفتار کند؛ دسته دوم که تعداد معدودی هستند، به سبب توانایی اغنیا بر انجام بعضی از فضایل مثل صدقه، حج، زکات و...، غنا را بر فقر ترجیح می‌دهند؛ گروه سوم که تعداد ایشان هم کم نیست، درباره فقر و غنا دیدگاه یکسانی دارند و معتقدند خداوند هریک از آنها را برای سالک مقدر کند، سالک باید آن را بپذیرد و وظایف صحیح خود را در آن موقعیت انجام دهد. ایشان معتقدند مال و ثروت به خودی خود نعمت خداست و حتی در برابر وسوسه‌های شیطان، حافظ دین سالک و وسیله‌ای برای رفع نیاز نیازمندان است؛ آنچه مهم است، نیت سالک برای بهره‌برداری از مال و ثروت و دل‌بسته‌نشدن به آن است؛ به گونه‌ای که هرگاه نیاز باشد بتواند همه آن را ایثار کند یا صدقه دهد.

مشایخ دسته اول و سوم که از موافقان رسم فقر هستند، برپایه مبانی عرفانی و آیات قرآن و روایات، برتری‌هایی مانند حسابرسی آسان در قیامت، دستیابی به پاداش اخروی و رضایت الهی، همنشینی با پیامبر، عروج و اعتلای معنوی، عزت دنیوی و... را در جایگاه ثمرات فقر برای مریدان خویش مشخص کرده‌اند تا ایشان با رضایت قلبی پذیرای فقر باشند که از پاداش الهی بهره‌مند شوند.

عارفان موافق فقر، صفاتی مانند عفاف و تقوا، تواضع، پنهان کردن فقر، رضایت به فقر، عزت نفس، ایثار، قناعت و... را برای فقرای پذیرفته شده درگاه الهی در نظر گرفته‌اند. پس برپایه مطالب بالا، در متون عرفانی و سخنان مشایخ به هر

دو گونه رسم فقر و فقر حقیقی توجه شده است و آن هم به این سبب است که رسم فقر در سایه فقر حقیقی در تکامل سالک و رسیدن او به مقصود مؤثر خواهد بود.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۷). من لایحضره الفقیه، ترجمه علی‌اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۳- ابن جوزی، ابوالفرج (۱۳۸۱). تلبیس ابلیس، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
- ۴- ابن ماجه، محمد یزید (۱۴۲۶ ق). سنن، بشرح الامام ابوالحسن الحنفی المعروف بالسندی و خرج احادیثه علی الکتب و السنه خلیل هامون شیصا، بیروت: دارالمعرفه.
- ۵- ابن حنبل، احمد (۱۴۱۶ ق). مسند، حقه و خرج احادیثه و علق علیه شعیب الرنؤوط و عادل مرشد، بیروت: دارالرساله.
- ۶- ابوطالب مکی، محمد بن علی (۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۷ م). قوت القلوب، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۷- اسکافی، محمد بن همام (۱۳۸۸). التمهیص، قم: مدرسه الامام المهدی.
- ۸- انصاری هروی، خواجه عبدالله (۱۳۶۱). منازل السائرین، تهران: مولی.
- ۹- ----- (۱۳۶۲). طبقات الصوفیه، تهران: توس.
- ۱۰- بندرریگی، محمد (۱۳۷۵). المنجد عربی - فارسی، تهران: اسلامی.
- ۱۱- جام نامقی، احمد (۱۳۴۷). مفتاح النجات، مقدمه، تصحیح و تحشیه علی فاضل، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۲- خوشحال، طاهره (۱۳۸۲). «مقامات عرفانی پیامبر (ص) براساس تأویل آیات صبر در کشف الاسرار و دیگر متون عرفانی زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان، دوره ۲، شماره ۳۴ و ۳۵، ۱۷۳-۱۹۸.
- ۱۳- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). المفردات فی غرایب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوود، دمشق - بیروت: دار العلم - الدار الشامیه.
- ۱۴- روزبهان بقلی شیرازی (۱۳۶۰ / ۱۹۸۱). شرح شطحیات، تهران: انجمن ایرانشناسی فرانسه.
- ۱۵- زغلول، ابوهاجر محمد سعید (۱۴۱۰ ق). موسوعه أطراف الحدیث النبوی الشریف، التي قام باخراجها و کتبها الدكتور عبدالغفار سلیمان البنداری، بیروت: دارالفکر.
- ۱۶- سجادی، سید جعفر (۱۳۷۵). فرهنگ اصطلاحات و تعبییرات عرفانی، تهران: طهوری، چاپ سوم.
- ۱۷- سراج طوسی، ابونصر (۱۳۸۲). اللمع فی التصوف، تهران: اساطیر.
- ۱۸- سلمی، ابو عبدالرحمن (۱۳۷۲). مجموعه آثار، جلد دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۹- ----- (۱۳۸۸). مجموعه آثار، جلد سوم، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- ۲۰- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۹۲). عوارف المعارف، ترجمه ابومنصور بن عبدالؤمن اصفهانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۱- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (۱۴۰۱ ق). الجامع الصغیر، بیروت: دارالفکر.
- ۲۲- العبادی، منصور بن اردشیر (۱۳۶۸). صوفی نامه التصفیة فی احوال المتصوفه، تهران: علمی.

- ۲۳- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۸). تذکره الاولیا، تهران: زوار.
- ۲۴- عواد معروف، بشار و دیگران (۱۴۰۳ ق). المسند الجامع لأحادیث الکتب الستة و مؤلفات أصحابها الأخری، بیروت: دارالجیل.
- ۲۵- غزالی، محمد (۱۳۵۱-۱۳۵۹). احیاء علوم الدین، ترجمه ابومنصور بن عبدالمؤمن اصفهانی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۶- ----- (۱۳۵۲). کیمیای سعادت، تهران: کتابخانه مرکزی.
- ۲۷- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن (۱۳۸۷). ترجمه رساله قشیری، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: زوار.
- ۲۸- کلابادی، ابوبکر محمد (۱۳۷۱). متن و ترجمه کتاب تعرف، تهران: اساطیر.
- ۲۹- کلینی رازی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۹). اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، قم: اسوه.
- ۳۰- المدعو، محمد (۱۳۹۱ ق). فیض القدر، شرح جامع الصغیر، الجزء الثالث، بیروت: دارالمعرفه.
- ۳۱- مجلسی، محمدباقر (۱۳۶۳). بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۳۲- مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد (۱۳۶۳). شرح التعرف لمذهب التصوف، ربع دوم، تهران: اساطیر.
- ۳۳- ----- (۱۳۶۵). شرح التعرف لمذهب التصوف، ربع سوم، تهران: اساطیر.
- ۳۴- میبیدی، رشیدالدین (۱۳۳۸). کشف الاسرار و عده الابرار، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۵- نوری، حسین (۱۴۰۸ ق). مستدرک الوسائل، قم: آل‌البیت.
- ۳۶- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۹۰). کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، تهران: سخن، چاپ هفتم.
- ۳۷- الهندی، علی المتقی بن الحسام (۱۴۰۵). کنز العمال فی سنن و الاقوال و الافعال، بیروت: مؤسسه الرساله.

